

## اومنیسم و نقد آن بر اساس المیزان و المنار

حسین مقدس<sup>۱</sup>، جواد کارخانه<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (دانشکده ملایر)

<sup>۲</sup> استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (دانشکده ملایر)

### چکیده

انسان و جایگاه او در عالم هستی همواره از مهمترین مباحثی بوده که اذهان بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول داشته، دیدگاههای متعددی بیان گشته است. در غرب بعد از قرون وسطی که شاهد تحولات فراوانی هستیم این موضوع نیز مورد مذاقه و بحث واقع گشته جریانی تحت عنوان اومنیسم یا اصلت انسان متولد گشت. در این منظر انسان بر جایگاه خدا تکیه زده و خواسته های او محوریت پیدا نموده همه باید مطیع خواسته های انسان باشند. آنچه که این مقاله به صورت توصیفی، تحلیلی به ان پرداخته، دیدگاه دوتن از مفسران قرآن کریم است که از میان سخنانشان می توان به جایگاه انسان پی برده و اومنیسم غرب را نقد نمود.

**واژه های کلیدی:** اومنیسم، انسان، طباطبایی، عبده، المیزان، المنار.

## مقدمه

پیدایش رنسانس در غرب، سرآغاز تحولات همه جانبه‌ای گشت. در بخش انسان شناسی و جایگاه او در عالم هستی، جریان اومانیسم یا انسان محوری، متولد گشت. جریانی که عملاً خدای هستی را از مقام خود کنار گذاشته و انسان را به عنوان مرکز ثقل هستی و بالاتر خدای عالم قرار داد. به نظر می‌رسد می‌توان رگه‌های پیدایش آن را در یونان باستان مشاهده نموده هر چند در عصر مدرن به شیوه‌ی تازه‌ای مطرح گشت و در مدتی خواست بر تمام اندیشه‌ها تسلط یابد. در این راستا، تئوری انسان محوری را می‌توان از پیامدهای معرفت شناسی مدرن دانست. چه در بخش حس‌گرایی و چه عقل‌گرایی مدرن، تفسیری که از اصل هستی و انسان ارائه می‌شود مادی است.

## تعریف اومانیسم

اومانیسم به معنای اصالت بشر می‌باشد که به مکتب آدمیت و انسانیت و بشریت نیز ترجمه شده است و از شعارهای محوری فرهنگ غرب است. اومانیسم نظامی اعتقادی است که نیازهای بشری را مورد توجه قرار می‌دهد و راه حل آنها را به جای ایمان به خدا از طریق عقل و خرد جستجویی کند.

برخی گفته‌اند:

اومانیسم گونه‌ای از تفکر است که به جای اصول مذهبی و الهیات بر منافع بشری استوار است یعنی بر منافع و ارزش‌های بشری تمرکز یافته است. (رحمی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۹)

مارتن هایدگر نیز در تعریف و توصیف دوران مدرن این گونه می‌گوید:

دورانی که ما آن را مدرن می‌خوانیم پایان حقیقت تعریف می‌شود که انسان مرکز و ملاک تمامی موجودات است. (احمدی، ۱۳۸۲، ص ۸۲)

برخی نیز در تعریف اومانیسم گفته‌اند:

اومانیسم، فلسفه‌ای است که ارزش یا مقام انسانی را ارج می‌نهد و او را میزان همه چیز قرار می‌دهد به دیگر سخن سرشنست انسانی و حدود و علایق طبیعت آدمی را به عنوان موضوع اتخاذ می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۵۴)

این نکته قابل تردید نیست که در تمام این تعریفات و امثال آن، الهیات و مذهب کنار گذاشته می‌شود و این خود انسان است که دست به جعل حقایق می‌زند. ریشه‌های این تفکر را می‌توان در یونان باستان ملاحظه کرد. از یک سو حکیمانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو ظهور می‌کنند و از سوئی شکاکان و سوفسٹائیلیها که در همه چیز شک و تردید نموده، با ادعای به اینکه ابزار معرفت انسان حس و عقل است و فقط خودش باید معیار و میزان قرار گیرد و نباید به دنبال حقیقتی وراء خودش باشد از اینجاست که پروتوگراس می‌گوید: «انسان مقیاس همه چیز است. مقیاس چیزهای که هست و مقیاس چیزهایی که نیست.» (کاپلسون، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۰۶)

آلن بیرو در فرهنگ علوم اجتماعی می‌نویسد:

«انسان گرایی Humanism اصطلاحی است بسیار متدائل در علوم انسانی لیکن با معانی بسیار گوناگون و در مواردی متناقض. انسان گرایی به طور کلی و بدون تصریح کافی، جریان فکری است که در آن به تاکید بر ارزش‌های خاص انسانی در برابر ارزش‌های مادی، اقتصادی فنی و یا ارزش‌های دینی و فوق مادی پرداخته می‌شود. از نظر انسان دوره‌ی رنسانس، انسان

گرایی، کیش اندیشه و کوششی در جهت پیوستن فرهنگ جدید باستانی بوده است. تاکید بر این نکته که تنها انسان معیار سنجش همه چیز است. نوعی انسان گرایی است انسان گرایی از دیدگاهی دیگر اعتقاد به رستگاری انسان تنها از طریق کاربرد نیروی انسانی است. به طور قطع به همان اندازه که طرز تفکر راجع به انسان و سرنوشت او تنوع می‌باید همانقدر نیز انسان‌گرایی صوری گوناگون می‌باید، نظیر انسان گرایی یونانیان، انسان گرایی دوره رنسانس انسان گرایی خردگرا، مسیحی، مارکس گرا، طبیعت‌گرا، بی‌خدا.» (بیرو، ۱۳۷۰. ص ۱۰۴)

### بررسی ریشه‌های تاریخی اومانیسم

برخی از نویسندهای نیز با اذعان به وجود این اندیشه در یونان باستان، اشاره می‌کنند به اینکه در این اساطیر، اولاده‌ای انسان در عرض اراده‌ای خدایان معرفی گشته و ثانیاً خدایان یونانی با اوصاف بشری معرفی شده‌اند. (اردکانی، ۱۳۸۶. ص ۷۵)

اندیشه‌ای اومانیسم در یونان باستان با فرارسیدن قرون وسطاً افول نمود. انسان از آن ارج و مقام والايش سقوط کرد. بنا بر آموزه‌های کلیسا و مسیحیت تبلیغ شده توسط پولس، انسان ذاتاً فاسد و تبهکار است؛ و این فساد و خبث باطنی انسان به حدی است که او خود نمی‌تواند خود را نجات دهد. خداوند متعال است که او را نجات می‌دهد. از همین سو، انسان به اوج رسیده در یونان باستان، به ناگاه سقوط می‌کند؛ اما با افول قرون وسطاً و با بکار آمدن دوران رنسانس انسان محوری احیاء گشته و از مبانی فکری مدرنیسم شمرده شد. لذامی‌توان اذعان داشت اومانیسم محور مشترک یونان باستان و دوران رنسانس است. اومانیسم مدرن یک نظام فکری و فلسفی است که دیدگاههای خاصی در زمینه‌های مختلف ارائه می‌دهد. مهمترین مسئله اصالت بخشیدن به انسان است که تمام اندیشه‌ها باید بر محور خواسته‌های او رقم بخورد. هیچ موجودی شریفتر از او وجود ندارد. همه باید در خدمت او باشند. انسان خادم هیچ موجودی نیست او خود آغازگر است. وجود هدف.

در دوران قرون وسطاً، خلاه‌گزاره‌ها و آموزه‌های سیاسی-اجتماعی باعث شد که مسیحیت به ایزاری در دست ایائی کلیسا بدل شودتا از آن برای احیاء وصیانت از سیاست خود سود جویند. (ضیایی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۳) هستی مطلق وجود خداوند بود اما بعد از قرون وسطاً، خداوند از مقام خود کنار گذاشته شد و نمی‌توانست منبع معرفت شناسی قرار گیرد. لذا انسان به جای خدا نشست. با سعی و تلاش دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) که پدر فلسفه جدید نام گرفت برای تفکر اومانیستی در غرب و جهان بینی مدرن توحید فلسفی پیدا شد. بعد از دکارت، کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) این راه را دامه داد. در این مسیر انسان تعریف جدیدی یافت. ارزش انسان تابع ریشه الهی داشتن او نبود بلکه تابع نظم و امکانات عقلانی و زندگی دنیوی است. غایت انسان نه پرستش و عشق به خداست بلکه عملی کردن برنامه‌هایی است که توسط عقل و تخیل برای این دنیا فراهم شده است. با توجه به این نکات، چه در تاریخ فرهنگ یونان باستان و چه در عصر رنسانس، بهبودی زندگی این جهانی و مادی انسان، اساسی‌ترین غایت و هدف تمام تحقیقات نظری و عملی و تلاش‌های اجرائی بوده است.

ویل دورانت نیز در مورد محوریت انسان و اندیشه‌های او می‌نویسد:

«مناسب ترین موضوع مطالعه، خود انسان با همه‌ی توانایی درونی و زیبایی جسمانی، با همه‌ی خوشیها و دردهاوبا همه‌ی شکوه خردش به شمار می‌رفت. به این نکات، با همان وفور و کمالی پرداخت می‌شد که درادبیات و هنر یونان و روم باستان تجلی کرده بود.» (گوستالوبون، ۱۳۸۶. ج ۵، ص ۸۹)

از سویی می‌توان بین نظریه‌ی زمین مرکزی و انسان مرکزی رابطه مستقیمی در یونان باستان و قرون وسطاً پیدا کرد. آنگونه که زمین مرکزی نظام علمی یونان به نظریه انسان مرکزی تبدیل شد که یک نظریه‌ای عقیدتی و فلسفی گشت نه صرفاً یک نظریه‌ای علمی. (قربانی، شماره ۸۹)

ویل دورانت نیز در زمینه محوریت انسان در یونان باستان و عصر مدرن می‌گوید:

«وجود انسان در روی این کره خاکی و ملاک سنجش کمال و تفسیر هستی قرار گرفتن او، آن روی سکه‌ای است که غالباً از نظرها پنهان است. نه تنها باور دانشمندان و مردم دوره باستان بود بلکه امروزه نیز برخی از دانشمندان بزرگ دنیا چنین می‌اندیشنند که مقیاس همه چیز انسان است و بر این مقیاس هر چه هست، هست و هر چه نیست، نیست.» (دورانت، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۰۱)

### پیامد اومانیسم

یکی از پیامدهای منفی حوزه معرفت شناسی حس گراوانسان محوری، نفی ماوراء طبیعت والهیات است. علم را از الهیات جدا می‌کنند. به گونه‌ای که یا مستقیماً به نفی و طرد این مورد می‌پردازد یا به شکلی مادی آنها را ترسیم می‌نمایند. در این راستا مواردی همچون خدا، نفس، عالم غیب ساخته و پرداخته‌ی ذهن انسان شمرده می‌شود. خدا دیگر خالق انسان نیست بلکه این انسان است که او را در ذهن خود خلق می‌کند و به آن امید می‌بندد. چنین امری موجب می‌شود که انسان به سمت اندیشه‌های مادی گرایانه سوق یافته و همه چیز را با عینک مادی ببیند و تفسیرنماید. ویل دورانت با یاد آوری این نکته که اومانیستها کسانی اند که به نفی دین پرداخته و آن را اسطوره می‌دانند می‌گوید:

«اومانیستها به طوری رفتار می‌کردند که انگار مسیحیت اسطوره‌ای است که با نیازهای اخلاقی و خیالی توده‌ی مردم سازش پذیر است؛ اما کسانی که اندیشه‌ای آزاد دارند باید آن را جدی تلقی کنند. زندگی اومانیستها نمودار معتقدات واقعی آنها بود. بسیاری از آنها در عمل ازموازین اخلاقی دوران شرک آن هم بیشتر از جنبه‌ی شهوانی و نه رواقیش پیروی می‌کردند. تنها ابدیتی که می‌شناختند ابدیتی بود که از طریق ثبت اعمال بزرگ به دست می‌آید و چنین ابدیتی را نه خدا که خود آنها می‌توانستند با نیروی قلم برای کسی فراهم کنند.» (دورانت، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۹۷)

شهید مطهری، در کتاب علل گرایش به مادیگری نیز، از این افراد به کسانی که دارای مکتب انحصار هستند تعبیر می‌کنند. مکتبی که هستی و نظام وجود را در انحصار ماده می‌داند، هستی را در چهارچوب آنچه در تغیر و تبدل است و در بستر زمان و مکان واقع است محدود و محصور می‌کند و آنچه را که از چهار دیواری تغیر و تبدل و احساس و لمس بشر بیرون است منکر بوده و معدوم و نیست می‌پندرد. (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۴۶)

### تناقض گویی غرب در مورد انسان

آنچه در انسان شناسی غرب واقعاً جای دقت و تأمل دارد، این است بدانیم غرب در دنیای معاصر تاچه حد به انسان ارزش نهاده است. آیا در اندیشه‌های غربی، کرامت و شرافت انسانها محفوظ مانده یا در حد یک حیوان و پست‌تر از آن تنزل پیدا نموده است از اینجاست که به تناقض گویی غرب در مورد انسان برمی‌خوریم. غرب از یک سو می‌خواهد از انسان، خدای عالم بسازد اما از سوی دیگر او را از ارزش‌های والای خود نیز دور نموده است. اومانیسم انسان را هر چند در مرکز منظومه هستی خواست قرار دهد اما در عمل نه تنها در منزلت والاتر نشاند بلکه حقیقت او را پست تر و فرومایه‌تر کرد. انسان در غرب چندان هم بزرگ نیست. بلکه جهان در نظر انسان غربی چنان خرد و کوچک گشته که در مقابل، انسان به مقام خدایی رسیده است. انسان در تفکر غرب نه تنها با موجودات دیگر بلکه با انسانهای دیگر نیز سخت بیگانه است. او همواره منفعت طلب است. وظیفه خود را استخدام طبیعت دانسته و همواره منافع خود را در تضاد با سایر منافع سایرین می‌داند. (زیبایی نژاد، ۱۳۷۹، ص ۳۸-۳۹)

استاد شهید مطهری نیز در مورد تناقض گویی غرب در مورد انسان می‌گویند:

«در فلسفه غرب تا آنجا که ممکن بوده به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و مقام انسان پایین آمده است. دنیای غرب از طرفی انسان را از لحاظ پیدایش و علی که او را به وجود آورده است، از لحاظ هدف دستگاه آفرینش درباره او از لحاظ ساختمان و تاریخ وجود و هستیش، از لحاظ انگیزه و محرك اعمالش، از لحاظ وجود و ضمیرش، او را پایین آورده است. آنگاه اعلامیه بالا و بلند درباره ارزش و مقام انسان و حیثیت و کرامت و شرافت ذاتی و حقوق مقدس غیر قابل انتقالش صادر می‌کند و همه افراد بشر را دعوت می‌کند که به این اعلامیه ایمان بیاورند.» (مطهری، ۱۳۸۹، صص ۱۳۷-۱۳۵)

ایشان همچنین در مورد تناقض میان اعلامیه حقوق بشر و ارزیابی انسان در فلسفه غرب می‌گوید:

«یک تناقض واضح میان اساس اعلامیه حقوق بشر از یک طرف و ارزیابی انسان در فلسفه غرب از طرف دیگر نمایان است. در فلسفه غرب سالهای است که انسان از ارزش و اعتبار افتاده است. سخنانی که در گذشته درباره انسان و مقام ممتاز او گفته می‌شد و ریشه همه آنها در مشرق زمین بود امروز در اغلب سیستم‌های فلسفه غرب مورد تمسخر و تحکیم قرار می‌گیرد. انسان از نظر غربی تا حدود یک ماشین تنزل پیدا کرده است. روح و اصالت آن مورد انکار واقع شده است. اعتقاد به علت غایی و هدف داشتن طبیعت یک عقیده ارجاعی تلقی می‌گردد. در غرب از اشرف مخلوقات بودن انسان نمی‌توان دم زد. از نظر غرب صحنه حیات برای همه جانداران و از آن جمله انسان میدان خونینی است که نبرد لاینقطع زندگی آن را به وجود آورده است. اصل اساسی حاکم بر وجود جانداران و از آن جمله انسان، اصل تنابع بقاست. از نظر برخی فلسفه‌های غربی، انسان ماشینی است که محرك او جز منافع اقتصادی نیست. محرك انگیزه اصلی همه حرکت‌ها و فعالیتهای انسان عوامل جنسی است. اخلاق و فلسفه و علم و دین و هنر همه تجلیات و تظاهرات رقیق شده و تغییر شکل دهنده‌ی عالم جنسی وجود انسان است.» (همان، ۱۳۶ص)

از همین منظر است که برخی دیگر از نویسندهای با نقد براندیشه غرب در مورد انسان می‌گویند:

«فرهنگ غربی معجونی از فلسفه‌ها و عقائد به اصطلاح علمی است که هریک بجای خود مقام و منزلت انسان را به پایین ترین درجه ممکن سقوط داده اند. انسان در نظر غربی حیوانی از تبار بوزینگان است که داروین آن را به انسانیت عرضه کرده و یا فشرده‌ای از عواطف شهوتناک که فروید آن را به بشریت تقدیم نموده است. و یا موجودی است که در دست ابزار تولید و روند قهری اقتصادو ابزار تولید اسیر است و بدون هیچ فضیلتی باجر تاریخ و جریان جبری و قهرآمیز طبیعت زندگی می‌کند که هدیه مارکسیسم است. انسان بسان ماشینی است که بجای فلز از مواد آلی ساخته شده و نیازهای خاص خود را دارد. موجودی که برای صاحبان سرمایه و زمین خلق و برای کارگری و جانشانی و قربانی کردن تدریجی خود در معابد مدرن یعنی مراکز اقتصادی و مالی و در پیشگاه طاغوتان و خدایان زمینی یعنی سرمایه سالاران و وزرمنداران و ابرقدرتها ساخته شده است. آنچنان که در لیرالیسم اقتصادی غربی بیان می‌شود، یاموجودی زائد و فضل طبیعت است که فائده، هدف و شرف ندارد باید چند روزی نفسی بکشد و سپس به دیار عدم بستابدزیرا که خلقت اووبه تعییری اساس خلقت جهان پوچ وی هدفی است که نیهیلیسم می‌آموزد. این است انسانی که فرهنگ غرب تحويل می‌دهد همان فرهنگی که مدعی تمدن سازی و نجات انسانها مطرح است.» (خامنه‌ای، ۱۳۶۸، ص ۱۴)

آنطور که گذشت زمانی که زمین مرکز عالم محسوب می‌شد به گونه‌ای که همه هستی برمحور زمین در حرکت بود، انسان نیز مرکز عالم شناخته می‌شد. اما با تغییر نگرش نسبت به زمین، انسان نیز از مرکزیت افتاد. یقیناً این اشتباہ نابخشودنی است که محوریت انسان را براساس محوریت کره زمین بخواهیم بررسی کنیم. از نظر اسلام، زمین مرکز عالم باشد یا نباشد، انسان هدف جهان است؛ یعنی طبیعت در مسیر تکاملی خویش از کانال وجودی انسان عبور می‌کند. از نظر اسلام، آنچه ملاک امتیاز انسانهاست همان ارزش‌های انسانی است. (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۳۰۹)

انسان خود ساخته و خود مدار نیست؛ و آفرینش برگرد اراده او نمی‌گردد. او عضوی برجسته از منظومه هستی است که پایداری و پویایی‌اش در گرو رعایت نظم و تناسب موجود کل جامعه است.

### تفریط و افراط در انسان محوری

برخی از نویسندها با دو نگاه تفریطی و افراطی به موضوع اولمانیسم، به نقد آن پرداختند. در بخش تفریط، مکتب اولمانیسم میل و خواست طبیعی انسان را محور و موضوع فلسفه خود قرار داده است در حالی که محوریت میل طبیعی انسان، نه تنها ارج گذاری به مقام و ارزش او نیست بلکه بدترین اهانت به وی است. اولمانیسم با ترجیح خواستهای طبیعی انسان، او را تا مرز حیوان پایین آورده است؛ زیرا انسان در زمینه علائق و امیال طبیعی با حیوانات فرقی ندارد. پس در حقیقت اولمانیسم در پی انسان مداری نیست بلکه نظریه حیوان مداری را مبنای اندیشه و نظرات خود قرار داده است. در جنبه افراطی اولمانیسم نیز میزان بودن انسان و خواست اوست وقتی از اختیار مطلق انسان، میزان بودن خواسته‌های او و محوریت وی در همه تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌ها سخن به میان می‌آید. در اینجا سخن از افراط و زیاده خواهی روبروییم؛ زیرا برخلاف ادعاهای یاد شده که همگی بیان کننده استقلال و بی نیازی مطلق انسان است به هیچ وجه انسان استقلال کامل ندارد؛ زیرا حقیقت و ذات او وجودی امکانی است مانند همه موجوداتی که هستی آنها عین ذاتشان نیست و سلسله علل آنها به جایی دیگر متکی است.

(جوادی آملی، ۱۳۸۶. همان ص ۵۷)

### دیدگاه علامه طباطبائی درمورد جایگاه انسان

مرحوم علامه طباطبائی که در بسیاری از آثار خویش در مورد انسان و جایگاه او در عالم هستی بحث‌های مفصلی دارند که می‌توان از آنها ضمن این که به شناخت واقعی انسان پی برد جریان انسان محوری غرب را نیز نقد نمود. ایشان در تفسیر المیزان در تفسیر آیه: لَقَدْ كَرِمْنَا بْنَى آدَمَ وَ حَمْلَنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ (اسراء/۷۰) درمورد کرامت انسان و تفاوت میان کرامت و فضیلت می‌گویند:

«اینکه فرمود: لَقَدْ كَرِمْنَا بْنَى آدَم... مقصود از تکریم اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد و با همین خصوصیت است که معنای تکریم با تفضیل فرق پیدا می‌کند. چون تکریم معنایی است نفسی و در تکریم کاری به غیر نیست. بلکه تنها شخص مورد تکریم مورد نظر است که دارای شرافتی و کرامتی بشود. به خلاف تفضیل که منظور از آن این است که شخص مورد تفضیل، از دیگران برتر می‌باشد.»(طباطبائی، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۲۱۴)

ایشان همچنین در ادامه می‌گویند:

«انسان در میان سایر موجودات عالم خصوصیتی دارد که در دیگران نیست و آن داشتن نعمت عقل است؛ و معنای تفضیل انسان بر سایر موجودات این است که درغیر عقل از سایر خصوصیات و صفات هم انسان بر دیگران برتری داشته و هر کمالی که در سایر موجودات هست حد اعلای آن در انسان وجود دارد.»(طباطبائی، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۲۱۵)

از برخی سخنان علامه می‌توان این نکته را استنباط نمود که ایشان معتقدند این آیه ناظر بر فضیلت انسان به غیر ملائکه دارد و اصولاً ملائکه از محل کلام خارجند. ایشان در این زمینه می‌گویند:

«این آیه ناظر به کمال انسانی از حیث وجود مادی است و تکریم و تفضیلش در مقایسه با سایر موجودات مادی است؛ و بنابراین ملائکه از آنجا که از تحت نظام کوئی و مادی این عالم خارجند لذا از محل کلام بپرونند؛ و خلاصه تفضیل و برتری دادن انسان بر بسیاری از موجودات، تفضیل از غیر ملائکه از موجودات مادی این عالم است؛ و اما ملائکه اصولاً وجودشان غیر این وجود است پس آیه هیچ نظری به برتری آدمی از ملائکه ندارد.»(طباطبائی، ج ۱۳، ص ۲۱۹)

ایشان همچنین در توضیح اینکه آیا انسانها از ملائکه برترند یا خیر؟ با نقد این که ملائکه اطاعت‌شان جبلی بوده و معصیت ندارند و مانند زنا نکردن عنین و پیر فرتوت بوده که در این صورت اطاعت‌شان اصلاً ارزشی ندارد چون نمی‌توانند گناه کنند، می‌گویند:

«ملاک ارزش و فضیلت اطاعت صفاتی نفس مطیع و جمال ذات او و خلوصش در عبودیت است، همین است که او را از معصیت به سوی طاعت می‌کشاند؛ بنابراین ذات ملائکه که قوامش بر طهارت و کرامت است و اعمالش جز ذلت عبودیت و خلوص نیست حکمی ندارد از جنس و ذات انسان که با کدورت‌های هوا و تیرگی‌های غصب و شهوت مشوب و مکدر است افضل و شریف‌تر است. آری کمتر اعمال انسانی از قضایای شرک و شامت نفس و دخالت طمع خالی است. به همین جهت قوام ذات فرشتگان از قوام ذات انسان افضل و اعمال فرشته خالص تر و خدائی‌تر از اعمال انسان است، اعمال فرشتگان همنگ ذات آنان و اعمال آدمی همنگ ذات اوست. به کمالی که انسان آن را برای ذات خود هدف قرارداده و در پرتو اطاعت خدا جستجویش می‌کند. این کمال را ملائکه در ابتدای وجودشان دارا هستند. البته این هم ممکن است همین انسان که کمال ذاتی خود را به تدریج یا به سرعت و یا به کنیدی از راه بدست آوردن استعدادهای تازه کسب می‌کند. در اثر آن استعدادهای حاصله به مقامی از قرب و به حدی از کمال برسد؛ که مافوق حدی باشد که ملائکه با نور ذاتیش در ابتدای وجودش رسید، ظاهر کلام خدای تعالی این امکان را تأیید می‌کند.» (طباطبایی، ۱۳۷۹ ج ۱۳ ص ۲۲۶)

از این جهت است که انسان از خدای سبحان کمالاتی را نشان می‌دهد و اسواری را تحمل می‌کند که در وسع و طاقت ملائکه نیست:

علامه طباطبایی می‌فرماید:

«ملائکه ادعای شایستگی برای مقام خلافت کرده اند و اذعان نمودند به این که آدم این شایستگی را ندارد؛ و چون لازمه این مقام آن است که خلیفه اسماء را بداند. خدای تعالی از ملائکه در مورد اسماء پرسید و آنها اظهار بی اطلاعی کردند؛ و چون از آدم پرسید و جواب داد به این وسیله لیاقت آدم برای حیاتز این مقام و عدم لیاقت فرشتگان ثابت گردید.» (طباطبایی، ۱۳۷۹ ج ۳، ص ۱۷۹)

بین انسانی که در نظام دین زندگی کرده و خود را بندۀ خدا می‌داند و آن انسانی که دین را ابزاری برای رسیدن به اهداف دنیوی خود می‌شمرد تفاوت زیادی وجود دارد. لذا باید دانست انسان همیشه در نظام دین پیروز است. این انسان چه به هدفش برسد و چه قبل از آن بمیرد. مفهوم انسان که ساخته‌ی خداوند و مخلوق اوست، با مفهوم انسان بدون ایمان به خداوند تفاوت می‌کند. چرا که ایمان به خدا سرچشم‌هی پیروزی انسانها هست. انسانی که ساخته‌ی خداوند است: خدا گونه عمل می‌کند؛ و در صفات همچون خداوند است، چنین انسانی ماده صرف نیست و تنها دارای زندگی دنیوی نمی‌باشد. بلکه جاودانه است و دارای حیات جاودید. انسان به این معنا اگر منشأ فعالیت‌هایی در زندگی روی زمین شود دیگر به معنی سکولاریزه کردن و دین‌زادایی نیست بلکه عین دینداریست. (صدر، ۱۳۸۴. ص ۴۳)

انسان موجودیست که خدای تعالی او را آفریده و هستی اش وابسته و متعلق به خداست. از ناحیه خدا آغاز شده و به زودی به سوی او برمی‌گردد. هستی‌اش با مردن تمام نمی‌شود او یک زندگی ابدی دارد که سرنوشت زندگی ابدیش باید در این دنیا معین شود. در اینجا هر راهی که پیش گرفته باشد و در اثر تمرین آن روش ملکاتی کسب کرده باشد در ابدیت هم با آن ملکات خواهد بود. اگر در دنیا احوال و ملکاتی متناسب با توحید کسب کرده باشد؛ یعنی هر عملی که کرد. بر این اساس کرد بندهای بود از خدای سبحان که آغازش از او و انجامش به سوی اوست. قهرآ فردی بوده که انسان آمد و انسان رفته است و اما اگر توحید را فراموش کند؛ یعنی در واقع حقیقت امر خود را بپوشاند فردی بوده که انسان آمد و دیو رفته است. (طباطبایی، ۱۳۷۹ ج ۲، ص ۱۸۷)

این مسئله را به جرأت می‌توان اذعان نمود که نوع نگاه به انسان و جایگاه او در عالم هستی براساس تفکری صورت می‌گیرد که از ساختار دین الهی فاصله گرفته و دستاوردهی که انسان شناسی معاصر و مدرن دارد عبارت است از به باد دادن شرافت و کرامت و جایگاه و الای انسانی و ساختن نوعی کرامت دنیوی و مادی که هیچ مبنا و پایه‌ای ندارد. در این راستا عده‌ای شرافت را در انسان اروپایی، عده‌ای نیز در انسان آمریکایی منحصر دانسته‌اند. در حالیکه نگرش اسلام درباره جایگاه اسلام نگرشی توحیدی، مادی و معنوی است که امروزه اندیشمندان غرب از این نکته ظریف و دقیق غفلت ورزیده و فقط براساس دانسته‌های محدود خود از انسان و جهان به قضاوت نشستند. اثبات فضیلت انسان بر سایر موجودات به خاطر ویژگیهای خاصی خواهد بود که غیر انسان فاقد آن هستند؛ اما با این حال اثبات این فضیلت نیاز به برهانی دارد که اثبات نوعی افضل از انسان امکان ندارد. مرحوم علامه در این زمینه می‌گویند:

«از میان انواع حیوانات که در روی مرکز عالم (زمین) به طور استقرای حسی و تجربی شناخته‌ایم نوع انسانی کامل ترین نوع حیات است که علاوه بر انواع شعورهای حیوانی به نیروی عقل فکری نیز است پس با این همه با توجه به یافته و فرضیه‌های جدید علمی مبنی براینکه سیارات و اجرام دیگری غیر از زمین سکونی خودمان رصد و یافت شده که در آنها اثر نوعی حیات و ترکیبات دارای مخصوصی از حیات مشاهده می‌شود برای ما سخت و مشکل است که افضليت و اكمليت انسان به طور کلی از همه موجودات دارای حیات را به اين آسانی و راحتی اثبات کنيم بلکه اثبات افضليت انسان، اثبات و برهانی کردن امتناع وجود نوع دیگری از حیوانات است که افضل و اشرف از انسان باشد. به اين توضيح که اول باید اين نکته به اثبات برسد که از لحاظ عقلی به وجود آمدن نوعی افضل از انسان امكان ندارد و سپس به سراغ اثبات افضليت انسان رفت.» (ملادر. ۱۹۸۱ ج ۸ ص ۲۰۰)

براساس آنچه که از متون دینی بخصوص قرآن کریم و روایات صادره از معمومین علیهم السلام فهمیده می‌شود انسان بندۀ خدا و خلیفه‌ی او بر روی زمین است. البته انسانهای کاملی همچون انبیا و ائمه، نه تنها حجت خدا بر اهل زمین اند، بلکه بالاتر از آن، موجب بقاء هستی می‌باشند. آنچه که موجب تفاوت اصلی انسان اسلام و انسان مدرن است این می‌باشد که انسان مورد نظر اسلام در سایه سار دین و آموزه‌های حیات‌بخش آن، هر چند در درون خود طبایع حیوانی و دنیایی دارد لیکن نیازهای او محدود به مادیات نگشته امکان معرفت باطنی را دارا است؛ اما در مقابل، انسان مدرن، عصیانگر بوده که علیه آسمان به شورش پرداخته و می‌خواهد نقش الوهیت را از آن خود کند.

### خلافت الهی انسان از نگاه المیزان

علامه طباطبائی معتقد است براساس آیه و یَعْلَمُ كُلَّ أَرْضٍ (نمایه ۶۲) مراد از خلافت، خلافت زمینی است که خدا آن را برای انسانها قرار داده تا با آن خلافت در زمین و هر چه مخلوق زمینی است به هر طوری که خواست تصرف کند. از نظر ایشان، مراد از خلافت، جانشینی خدا در زمین بوده، نه اینکه انسان جانشین ساکنان قبیل زمین شود که در آن ایام منقرض شده بودند. انسان از خدای سبحان کمالاتی را نمایش می‌دهد و اسراری را تحمل می‌کند که در وسع و طاقت ملائکه نیست. (طباطبائی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۷۹) انسان می‌تواند بسان آینه‌ی تمام نمای الهی باشد که خداوند با خلقت او عظمت خود را به نمایش می‌گذارد. آیات و نشانه‌هایی که در نفوس انسان است به چند شکل است. یک عدد آیات موجود در خلقت انسان مربوط به طرز ترکیب بندی اعضای بدن و قسمت‌های مختلف اجزای آن اعضا و اجزای اجزا است. تا برسد به عناصر بسیط آن و نیز آیاتی در افعال و آثار آن اعضا است که در همه‌ی آن اجزاء با همه کثرتش اتحاد دارد و در عین اتحادش احوال مختلفی در بدن پدید می‌آورد. آیاتی دیگر در تعلق نفس یعنی تعلق روح به بدن است که یکی از آن آیات پدید آمدن حواس پنج گانه بینایی و شنوایی و چشایی و لامسه و بویایی است که اولین رابطه‌ای است که انسان را به محیط خارج خود آگاه می‌سازد و به وسیله این حواس خیر را از شر و نافع را از مضر تمیز می‌دهد. (همان، ج ۱۸، ص ۵۱۶)

به نظر می‌رسد اندیشه‌ی خلافت الهی برای انسان در مقابل تفکر اومانیستی است که انسان را نه خلیفه خداوند بلکه مستقل از خدا می‌داند. انسان را محور جهان قرار داده و تفسیر دنیوی از او به عمل می‌آورد. خدا خالق انسان نیست بلکه این انسان است که خدا را خلق می‌کند. از جمله ویژگیهایی که در برخی از انسانها وجود دارد روحیه استخدام و استعمار دیگران است. چنانچه انسان خود را در برابر دیگران فاقد تکلیف بداند، همه چیز را حق خود دانسته دیگران را به استخدام خود در می‌آورد. لذا اگر انسانها نسبت به یکدیگر حقوقی دارند تکالیفی در برابر همه چیز دارند. آنچه خوی سرکش استخدام را سازمان بخشد و آن را تحت ضابطه قرار می‌دهد عقل است. عقل می‌تواند منشاء پیدایش آداب و رسوم و سنن و قوانین اجتماعی باشد. از همین جهت است که می‌توان اذعان نمود انسان که گل سر سبد عالم هستی است، زمانی ارزش خود را پیدا می‌کند که از عقل و وحی بهره‌مند باشد. لذا عقل آن موهبت الهی است که در پرتو خود راه وحی و رسالت را فراوری انسان نهاده و بدین ترتیب آدمی از مرحله توحش و تبعیت از شهوت و غریزه به مرحله فطرت که مرحله مدنیت و پیروی از نظم و قاعده است سوق می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۳۹۰).

حضرت استاد علامه جوادی آملی در مورد جایگاه انسان می‌گویند:

«انسان آن گاه که از حیوانیت گذر کرده و به تعقل می‌رسد، به هستی فقیرانه خود وغنا و بی نیازی پروردگار و عبودیت و تعبدی که شایسته اوست بی می‌برد و براین اساس عمل خود را هماهنگ می‌نماید. از این منظر انسان متمدن، انسانی نیست که از دین و وحی روی گردان شده و به عقل خویش اکتفا ننماید، بلکه انسان متمدن در این معنا همان انسان الهی است که در عینی عمل و رفتار اجتماعی و فردی خود جز با خدا سخن نگفته و جز با او زیست نمی‌یابد». (همان، ص ۳۹۵)

ایشان در جایی دیگر می‌گویند:

«انسانی که در هستی‌شناسی خود موحد است و خداوند را در اصل هستی، در وجوب وجود و در خلقت و ربویت بی‌شریک می‌داند. در عبودیت نیز جز آستان او سر نمی‌ساید، اخلاق، عقاید و رفتار موحد نیز متناسب با هستی‌شناسی خاص اوست. انسان موحد با استعانت از عقل و آگاهی است که کمال حقیقی و در نتیجه مربّی و تربیت واقعی خود را برای رهایی از نقص شناخته و در نهایت از بند شهوت و از اسارت بتهای گوناگون رهایی پیدا می‌کند و به موطن خلقت و مأمون فطرت خود باز می‌گردد.» (همان، ص ۳۸۹)

## انسان از منظر المنار

المنار نیز مانند المیزان، در مورد جایگاه انسان در این عالم معتقد است که انسان خلیفه خدادار زمین است و این خلافت برای آدم وذریه او می‌باشد. (عبده، بی تا. ج ۱، ص ۲۵۸)

از این جهت درست است که خلافت معنای عامی داشته باشد که به آن معنا انسان از همه موجودات ممتاز می‌گردد (همان. ج ۱. ص ۲۵۹). المنار با توضیح آیه:

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَتُكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا (نحل/۷۸)

«وخداشما راز شکم مادرانتان خارج کرد درحالی که چیزی نمی‌دانستید»

میگوید:

«انسان با ضعف و جهل خودش عبرت هر عترت گیرنده ای و باعث تعجب هر تعجب کننده ای است؛ زیرا با همه ضعفیش در اقویا تصرف می‌کند. وبا جهلى که در نشات خودش دارد جمیع اسماء را فرامی گیرد. قوای او در مدت کوتاهی تکمیل می‌گردد. به

دنیا می اید و جز گریه نمی داند سپس آرام رشد می کند و با قوه دیگری (عقل) می تواند سلطان کائنات شود. و به واسطه آن قوه همه را مورد تسخیر خود در می آورد همان که نامش را عقل می نامند. انسان با این قوه دارای استعداد، آرزوها، علم و عمل غیر محدودی است. آثار خلافت انسان در این زمین آشکار شد. وما عجائب صنع او را در معدن و نبات، در دریاهای وخشکیهای و آسمانها مشاهده می کنیم. آیا این از حکمت الهی نیست که موجودات را خلق کرد و سپس هدایت نمود و انسان را با این مواهب جانشین خود در زمین قرار داد. سنن الهی را اقامه می کند (همان. ج ۱. ص ۲۶۰)»

المنار انسان را نشان والایی از کمال الهی می داند:

«آیا نشانه ای بر کمال خدای متعال و وسعت علم او آشکارتر از انسانی که خدا اورا به بهترین شکل خلق نموده وجود دارد؟»(همان. ج ۱. ص ۲۶۰)

از نظر نویسنده‌گان المنار انسان هرچند خلیفه خدادار زمین است اما بدون اذن وارد الهی کاری انجام نمی دهد. انسان مظهر جمیع اسماء الهی است اما نه به آن معنی که علم او شبیه و برابر علم الهی گردد. هر چه از علم نصیب او می شود جهش آشکارتر می گردد. هرچه بیشتر از ادب و عقل بهره مند می گردد ضعف عقل او آشکار می گردد. انسان با همه سعه علمی اش جز علم کمی به او داده نشده است. و با این حال انسان وسیع‌ترین مظهر علم الهی است. (همان. ج ۱، ص ۲۶۱)

از منظر تفسیر المنادر بحث سجده ملائکه بر آدم عليه السلام، تمامی انسان هامسجدود ملائکه دانسته می شوند و وجه این احتمال آن است که سر سجده ملائکه، در خلافت انسان نهفته است و تعلیم «اسماء» منشأ خلافت انسان است و مقصود از تعلیم اسماء آن است که خداوند در انسان نیرویی به نام عقل به ودیعت نهاده است که انسان با به کار بستن آن می تواند مظهر اسماء خداوند باشد؛ لذا انسان با ابتکار و خلاقیت خود مظهر خالقیت خداوند و با آزادی و اختیار خود مظهر اختیار و حاکمیت خداوند است و به وسیله‌ی این نیرو می تواند بی نهایت علم تحصیل کند؛ و واضح است که این نیرو در تمامی انسان‌ها وجود دارد؛ بنابراین، همگان خلیفه ملائکه خداوندند، زیرا پس از آن که خداوند فرمود من خلیفه ای روی زمین قرار می دهم، ملائکه گفتند: آنان باعث فساد و خون ریزی می شوند؛ معلوم می شود که ملائکه از گفتار خداوند عمومیت خلافت را فهمیدند و گرنه به انسان‌های وارسته چنین نسبتی نمی توان داد. (همان. ج ۱، ص ۲۶۲)

## نتیجه

انسان در دیدگاه جریان اولمانیسم موجودی بریده از خدابوده و محور هستی قلمداد می گردد از این جهت خواسته‌های او مقدم برهمه بوده همگان تسلیم خواسته‌های او می باشند. خاستگاه این جریان هرچند یونان باستان بود لیکن بعد از رنسانس علمی درغرب مورد بازخوانی پاره ای از اندیشمندان غرب واقع گشته واحیاء شد. در این جریان خدا از مقام خود کنار گذاشته شد و انسان برآن مقام تکیه زد. در این نظام فکری نیازهای انسان باتکیه به عقل و خرد بشری منهای وحی مورد جستجو واقع می شود. این اندیشه در میان دانشمندان مورد بررسی قرار گرفت. مرحوم علامه طباطبائی و عبده در تفاسیر المیزان والمنار به جایگاه انسان و کرامت و خلافت اور پنهانه هستی اشاره نمودند لیکن این کرامت و فضیلت و همچنین خلافت درسایه سار ارتباط تنگاتنگ انسان با خداصورت می گیرد. و انسان بریده از خدای چگونه ارزش و بهای ندارد. از نظر علامه انسانی که در نظام دین زندگی می کند و خود را بنده خدامی داند و کسی که دین را ابزاری برای رسیدن به اهداف دنیوی می داند تفاوت زیادی وجود دارد. از نظر المنار نیز انسان هرچند خلیفه خدا در زمین است اما این خلافت بدون اذن وارد الهی انجام نمی گیرد.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. احمدی، بابک. معنای مدرنیته، تهران، انتشارات نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
۳. بیرو، آن. فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان، چ دوم، ۱۳۷۰.
۴. جوادی آملی، شریعت درآینه معرفت، قم، انتشارات اسراء، چ سوم. ۱۳۸۱.
۵. جوادی آملی، عبدالله، نسبت دین و دنیا بررسی و نقد نظریه سکولاریسم. قم: انتشارات اسراء، چ چهارم. ۱۳۸۶.
۶. خامنه‌ای، سید محمد، حقوق زن، مقایسه حقوق بشری و مدنی زن در اسلام و اعلامیه حقوق بشر. تهران: انتشارات تک، ۱۳۶۸.
۷. دورانت، ویل. تاریخ تمدن، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳.
۸. رحیمی، علیرضا. سیر تحول اندیشه و تفکر عصر جدید در اروپا، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۰.
۹. زیبایی نژاد، محمد رضا. درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام. قم: نشر هاجر، چ اول. ۱۳۷۹.
۱۰. شیرازی، صدرالدین محمد، ملا صدر، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث العربي، ۱۹۸۱.
۱۱. صدر، امام موسی. ادیان در خدمت انسان‌ها، تهران: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر، چ اول. ۱۳۸۴.
۱۲. ضیائی، عبدالحمید. در غیاب خداوند. تهران: انتشارات آویزه، چ اول. ۱۳۸۴.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه. چ دوازدهم. ۱۳۷۹.
۱۴. عبد، محمد. تفسیرالمنار، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۱۵. قربانی، رحیم. مقاله مرکز عالم کجاست؟ مجله معرفت، دیماه ۸۹، شماره ۸۹.
۱۶. کاپلسون، فردیک چالرز، فیلسفه انگلیسی - ترجمه امیر جلال الدین اعلم، تهران، سروش، ۱۳۶۲.
۱۷. کمالی اردکانی، علی اکبر. بررسی و نقد مبانی سکولاریسم. تهران: پژوهشکده و انتشارات دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۸۶.
۱۸. گوستالوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ترجمه محمد تقی فخر گیلانی، تهران، دنیای کتاب، چ دوم، ۱۳۸۶.
۱۹. مطهری، مرتضی. علل گراییش به مادیگری، تهران: انتشارات صدرا، چ هفدهم. ۱۳۷۵.
۲۰. مطهری، مرتضی، گفتارهای معنوی، تهران: انتشارات صدرا، چ چهاردهم. ۱۳۷۳.
۲۱. مطهری، مرتضی. نظام حقوق زن در اسلام، تهران: انتشارات صدرا، چ یست چهارم. ۱۳۸۹.

## Humanism and its criticism based on Al-Mizan and Al-Minar

Hussein Moghadas<sup>1</sup>, Javad Karkhane<sup>2</sup>

*Assistant Professor of Quranic University (Faculty of Malayer)*

*Assistant Professor of Quranic University (Faculty of Malayer)*

---

### Abstract

Human and his place in the universe have always been the most important issues that concern the minds of a lot of scientists, and various views have been mentioned. In the West, after the Middle Ages We witnessed a lot of developments, this issue has also been contemplated and discussed; a movement was born as humanism or human origin. So, in this view, the human leaning on the place of God and his demands has the centrality and everybody should be submissive to Men. Whatever this article addressed as descriptive analysis, is the view of two Holy Quran commentators, we can realize the human's place through their speeches and criticize the West humanism.

**Keywords:** Humanism, Human, Tabatabaei, Abdo, Al-Mizan, Al-Minar.

---